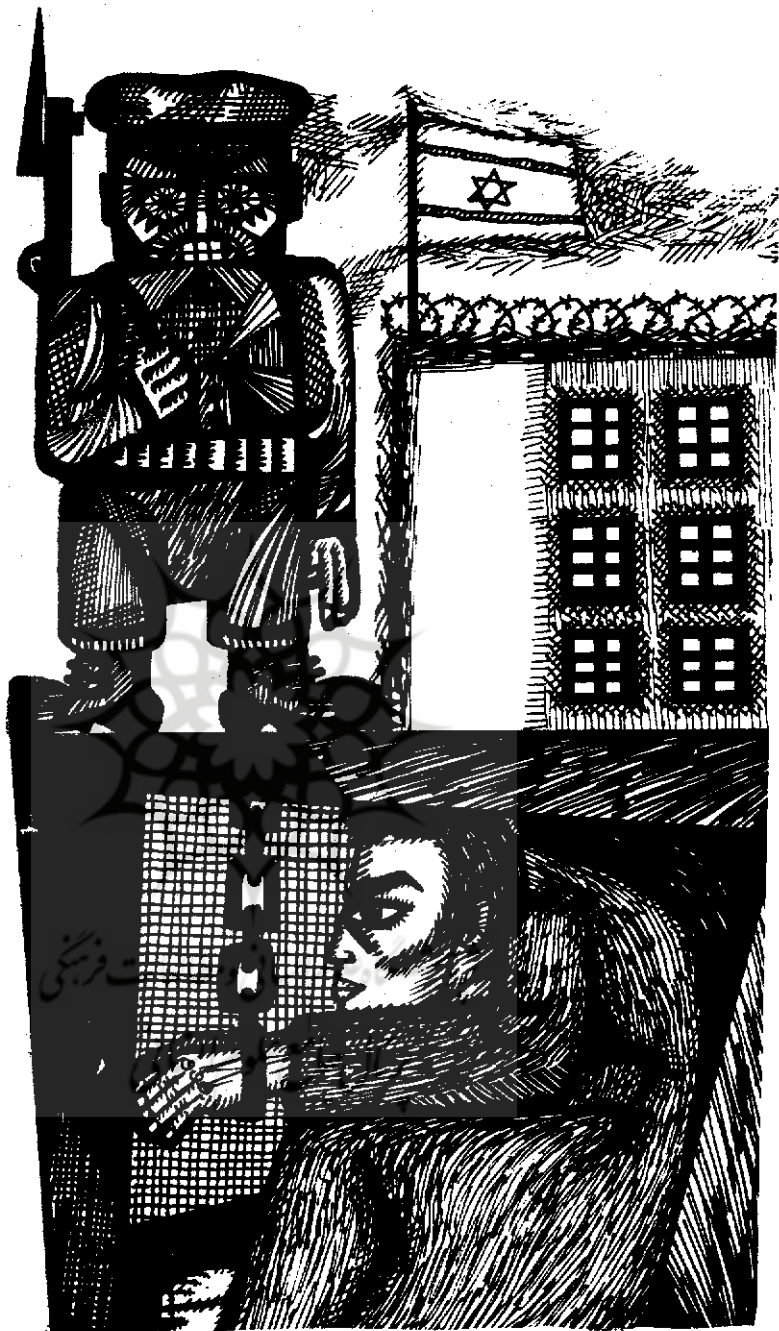


# فرودهای فلسطین



تقدیم به کودکان فلسطینی،

مبارزان آینده سرزمین فلسطین

## در باره آوازا و خوانندگان

رادیو برای یک عرب به همان اندازه ضروری است که اتومبیل برای یک آمریکائی. امروزه رادیو اشاعه دهنده ستن گسترده شفاهی اعراب است ، همچنانکه برای یک آمریکائی اتومبیل به مثابه جواز ورود به آزادیهای خاصی است که مدت‌ها آرزوی او را داشته است .

اگر یک عرب توانائی خرید یک رادیو را نداشته باشد ، کافی است به بازار برود ، آنجا که رادیوی مغازها به صدای بلند روشن است ، یا به نزدیکترین قهوه‌خانه سری بزند جائی که مردم بر روی صدایهای کوتاه چسبیده بهم نشسته‌اند و قلیان دود میکنند ، یا به خانه همسایه‌اش برود که محل خودمانی‌تری است . رادیو همیشه چیزی دارد که به شنیدنش بیارزد : تلاوت قرآن ، آوازهای شنیدنی و مورد علاقه و اخبار .

در زمان جنگ یاد ر مواقع حساس سیاسی ، ازدحام مردم در خم‌گرد خیابانها و میدانهای دهات بیشتر میشود ، سردمی که دور یک رادیو ترانزیستوری جمع شده‌اند . گوئی این دستگاه چون قلبی خون‌به‌رگ این گروه‌ها می‌دمد . برای بیش از بیست سال ، فلسطینیهای رانده شده از مسکن و مأوای خود - در هر دو سوی سیم خاردار - به جمع شدن به‌گرد رادیو عادت کرده‌اند تا خبری از وضعیت اقوام و نزدیکان خود که توسط مرزهای همیشه در حال گسترش اسرائیل از آنان دور مانده‌اند ، بشنوند .

من بر آنم تا درباره همه این چیزها صحبت کنم ، چون این آوازهای جسورانه که گروه‌های مردم مشتاقانه به آنها گوش می‌دهند ، اولین بار از رادیو پخش شده است . همان دستگاهی که برای عده زیادی از اعراب وسیله‌ای بوده است برای فرار از حقیقت و خون و نیرنگ .

\* \* \*

بعد از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ ، آرامش اضطراب آوری حکمفرما بود . ناگهان خبر استعفای عبدالناصر

شایع شد . این خبر همچون صاعقه‌ای بر تیره پشت اعراب فرود آمد . مردم هنوز از ناباوری شکست ارتش منظم عرب به خود نیامده بودند ، در چنین ببحوحه‌ای اخبار عملیات چریکی جسته و گریخته شنیده شد . مردم شنیدند که تنی چند از فلسطینی‌ها ، فاتحان جنگ شش روزه را به مبارزه طلبیده‌اید و به عمق اسرائیل رخنه کرده‌اند ، این درست در زمانی بود که اسرائیل به جهانیان اعلام کرده بود که مرزهایش سین‌گذاری شده و به دستگاههای الکترونیکی مجهز است . در این هنگام رادیو گزارش نوع جدیدی از جنگ را آغاز کرد : کارخانه فسفات در «سدوم» و متعاقب آن کارخانه پلاستیک سازی در «برشبا» منفجر شد . انفجار پالایشگاه نفت الاث ، در حیفافا انفجار گروه صنعتی دوج در ناصریه و ... هر یک از این عملیات ، آغاز یک سرود جدید بود .

«جنبش آزادیبخش فلسطین» سرکرایستگاه رادیوئی نداشت ، ولی می‌توانست بنا بر اوضاع متزلزل سیاسی پایتخت کشورهای عرب ، از ایستگاههای دولتی ، وقت به عاریت بگیرد و اخبارش را بفرستد و آوازه‌ایش را پخش کند .

در آغاز آوازا ، همچون شمار جنگجویان اندک بود . بنظر میرسد که پاره‌ای از آنها در آشفته‌گی سروده شده‌اند یکی از اولین سرودهایی که از رادیو پخش شد « بلادی » (شهرمن) نام داشت . آهنگ این سرود از یک آواز ملی مصری گرفته شده بود . کلمات عوض شده بود تا نشان‌دهنده زمینۀ ذهنی فلسطینی‌ها باشد . کلمات در اینجا همانند اسلحه زنگ زده کماندوها بود ، به سلاح‌هایی می‌مانست که ارتش شکست خورده عرب در میدان جنگ بجای نهاده بود ، همچون سلاحی بود که از دشمن به غنیمت گرفته شده بود . با افزایش داوطلبان به نبرد مسلحانه و تشدید عملیات ، این گونه آوازا چند برابر شد . زبان عربی کلاسیک که آوازهای اولیه را به کار می‌گرفت منسوخ گردید . آوازهایی

جدید بالهجه‌های غیر ادبی دهات فلسطینی سروده شد. فلسطینی‌ها در اردوگاه‌ها، «مقام» را برمی‌گزیدند و با آن شروع به رقص می‌کردند، آنگاه اشعار خود را به آوازه می‌افزودند. گروه دانشجویان و کارگران و روستائینان با هر آهنگ جدید، خود را به یکدیگر نزدیکتر احساس می‌کردند.

اکنون این سؤال پیش می‌آید که این سرودها چگونه سروده شده که هنوز تکان‌دهنده‌اند؟ در آن زمان هیچکس چنین سؤالی نکرد. این سراینندگان ناشناس ماندند، همان‌طور که ابوخلد، ابویونس ابویوب در زندگی و مرگشان رزندگان ناشناسی باقی‌ماندند. مبارزانی که هنوز چشمانشان از زیر «کفایه» هایشان برق می‌زند.

فدائی که از اردوگاه‌های پناهندگان می‌آمد، به دنیائی پا می‌گذاشت که ستایش شخصیت مقام رهبری همه چیز را تحت الشعاع قرار داده بود، تا آنجا که چهره عبدالناصر در صدای ام‌کلثوم هم منعکس بود. شکست ارتش‌های منظم عرب در جنگ ۱۹۶۷، شکست بی‌چون‌وچرای قدرت پوشالی بود که مدت‌های زیاد از بالا به پائین تحمیل شده بود. زمینه برای ظهور قدرت جدیدی مهیا می‌شد که این بار تکیه بر جامعه داشت، این آوازه‌ها ریشه در نواهایی داشت که در حال جوشش بود. این آوازه‌های مرسوز، پاسخی بود به خونهای ریخته و دعوتی بود برای واکنش.

این آوازه‌ها به صورت گروهی اجرا میشد، چون در موسیقی سنتی عرب هیچگاه تماشاگر بی‌آزاده نبوده. هر کس میتواند آواز را در حضور دیگران شروع کند و بقیه به وی بپیوندند. در اینجا بدون توجه به مهارت در اجرا، صدای شنونده و خواننده بهم می‌آمیزد. بالاترین حد لذت شنونده و خواننده وقتی است که دیوار سکوت در یک کلاس پراز شاگرد، در یک سلول پراز زندانی، در راه پیمائی در یکی از خیابانهای عمان، در اعماق یک غار دور افتاده، زمان استراحت بین دو نبرد، در میدان یک دهکده و در یک حیاط میشکند. سکوت در چنین لحظاتی برای یک عرب همانند سرگ است و هر چریک سرگ را همانگونه به مبارزه می‌طلبد که صوت

بشری معبد سکوت را. اگر سرگ (سکوت) ما را غافلگیر کند، به گفته چه گوارا «گودررمد، اگر شعاع ما برای پیکار، گوش شنوائی یافته و...» چنین است که این آوازه‌ها مانند تندر اسب بر ما چیره میشود. محتوای این آوازه‌ها ساده و روشن است و در اکثر مواقع بدون توجه به علم معانی و بیان، تنها تکرار خستگی ناپذیر لغاتی چون «زخم»، «زنجیر»، «آتش» و «جاده» است. اما چنین لغاتی به گوش یک فلسطینی همانند برخورد گلوله به هدف است.

از سراینده‌ای که مدام در معرض صداهای انفجار نارنجک و توپ است، نمی‌توان توقع خلق یک شاهکار موسیقی داشت. سراینده این آوازه‌ها در محل سکونت محقر کرباسی خود، تنها با صدای وزش باد آشناست. به همین دلیل «بقا» و «بردباری» کلمات رایج آوازه‌ایشان است. ریتم همچون نبض این آوازه‌ها، حقیقت تلخی است که پیوسته در جریان است. اصطلاحات همچون «مهمات یک رزمجوی چریک به دشواری به دست می‌آید».

جنگ چریکی در زمانی شروع شد و روبه گسترش نهاد که اسلحه قابل حمل در دسترس قرار گرفت، همچنانکه آلات موسیقی مانند «دوربوقه»، «تار» و «تقاره» توسعه یافت تا بتواند بهتر دستهای خالی‌شان را برای اجرای آوازه‌های چریک‌های فلسطینی پر کنند مابقی می‌ماند قدرت صوت بشری که آمیخته‌ای است از هماهنگی و خشونت و توافق ادامه دارد.

آیا این سرودها نواهای آزادیبخش فلسطین است؟ مطمئناً خیر. به آنها گوش بدهید. ابوالحسن زمانی گفته بود: «ما بی‌بایستی اولین نارنجک را زیر گوش روستائیان بصره در می‌آوردیم، بطوری که آنان بتوانند نوای آزادی سرزمین‌شان را بشنوند. درحقیقت این تنها نوای آزادی است، به این آوازه‌ها گوش بسپارید، آنها را درک خواهید کرد. این تنها آغاز راه است، نبرد ادامه دارد، چون فلسطین زنده است».

«کمال ابوالعطا»

ترجمه: فی. شیخ الاسلامی

## راه من ستیزه است .



آنگاه که به خاک می افتم و نمیدانم باریشان  
خون آلود خود چکنم،  
هنگامی که از جراحاتم خون جاری است و  
سلاحی در دسترم نمانده،  
هنگامی که لاشخواران دشت بر من می تازند،  
من براه ستیز خویش رفته ام... آنگاه، برادران!  
ستیز مرا ادامه دهید...

جشن پیروزی  
من در جشن پیروزم، من پای در راه جشن  
پیروزم.

با خونبها ستاندن... سوگند خورده ام که  
خونبهای مردانمان را بستانم.

من در «نابلس» آزاده ام، ونیز در «خان»  
یونس آزاد.

من، سرزمین آتشفشان خویشم، من کوه  
آتشفشانم، من زمانه ام، من انقلابم.  
مبارز از مرگ نمی هراسد. اوبارها خود نفس  
مرگ است.

من، مسلسل خویش دردست، بر سرزمین  
خویش، در جشن پیروزی،  
گام می نهسم.

به پروردگار سوگند میخورم که هرگز رخ از  
دشمنان ننابم.

مبارز با دشمن، جز بزبان آتش وتوپخانه  
سخن نمی گوید.

پرچم را برافراز و در سرزمین بستیزه درآی

خلق من، بر جسم وقامت من پیش می روند.

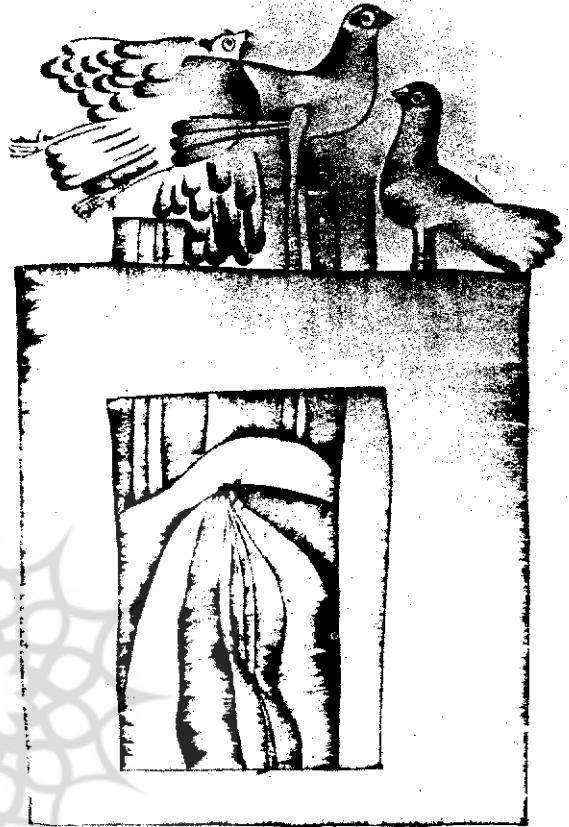
پرچم های پیروزی و آزادی در جشن پیروزی

سرزمین من

باهتزاز است.

## من سرسختم

من سرسختم ، من سرسختم .  
من بر سرزمین خویشم و سرسختم .  
آنگاه که توشه راهم را نیز بیغما برند، سرسختم .  
و نیز اگر کودکانم را خون ریزند، سرسختم ،  
و اگر خانه ام را خراب کنند نیز .  
آهای چهاردیواری خانه ام !  
من در سایه تو سرسختم .  
من به دم های نفس پدرم ، به چویدستش و به  
بلندی قامتش سرسختم .  
و آنگاه که پرچم سرزمینم را برمی افرازم  
اگر دستم را نیز قطع کنند، سرسختم .  
و پرچم را به دست دیگر برمی افرازم... من سرسختم  
به باغ و بوستانانم سرسختم و با عزم و ایمانم  
سرسختم ،  
و نیز با چنگ و دندانم...  
و آن گاه که جسمم را سوراخ سوراخ کنند نیز  
سرسختم



## بر پشت تپه ها ...

بر پشت و دامن تپه ها، بادرا، ازما پیرس!  
کوههای آتشفشان را ازما پیرس!  
و نیز غارها را...  
حدیث ما را از زمینت پیرس و از کشتگاہت  
که رد پای انقلابی ها را در خود دارند ،  
گامی بشرق رو، و گامی به غرب  
همه جا، گردبادها خواهی دید و بوی ستیزه را  
نفس خواهی کشید  
بر کوهها و دشت ها، بزرگواری می یابی و  
سرفرازی را.

## مرا با خویشتن بر

ای که خانه و فرزندان و کاشانه و نور و  
گرمایش را رها کرده‌ای  
مرا با خویشتن بر. می‌خواهم در کنار مبارزین  
سرودخوانان بمیرم.  
مرا با خویشتن بر. مرا با خویشتن بر. مرا  
با خویشتن بر.  
برادر! مرا با خویشتن بر.  
ای که پیش از من پا در راه نهاده‌ای  
من نیز چون تو، تشنهٔ سپیده دمم.  
و پیروزی سیرابم خواهد ساخت.  
مرا با خویشتن بر. مرا با خویشتن بر. مرا  
با خویشتن بر.  
مرا با خویشتن بر که یک جاماندن دلم را  
پیر ساخت.  
و خود نیز پیر شدم.  
و آنگاه که ترا دیدم، بار دیگر جوانی از  
سرگرفتم و با خویشتن گفتم: « یافتم، یافتم»  
مرا با خویشتن بر. مرا با خویشتن بر. مرا  
با خویشتن بر.

## وصیت شهید

قلمت را با خون من رنگین کن و آنچه را  
می‌گویم بنویس.  
لبانم را بنگر که هوشمندانه شعار می‌دهد...  
و مرا که ترانه می‌خوانم...  
آنچه بر لبانم می‌گذرد، آرزوهای زخم‌خورده‌ای  
است که به لب  
چون نمازی جاری است.  
انسان به سلاح خویش ایمان آورده است، به  
سلاحی که به پیروزی کشیده می‌شود،  
و به خونی که بر خاک میریزد.

قلمت را با خون من رنگین کن و آنچه را  
می‌گویم بنویس.  
به تمام مردان بنویس. بنویس که برادران!  
خویشان!  
من وصیت خویش بنوشته‌ام.  
وصیت من، رسالت نسل من است. برادران  
شما نشانهٔ سپیده دمانید.  
شما انجام شب سیاهید.  
اگر من درگذشتم، رسالت را بانجام رسانید  
ویردبار بکوشید...

## عرب فلسطینی...

خونم، یارم، شهرم، نامم، همه این است،  
عرب فلسطینی.

من جرقه خرمین آتش انقلابم،  
من همان نیزه‌ام که یک بار بدست خود  
پرتابش کرده‌ام.

ومن انبار آتش سلاحی آتشینم .  
دستان من در « یافا »، « رمله »، « قدس »  
اسلحه را در خود می فشارد.

من انقلاب سرزمین اشغال شده خویشم.

آنک تنها راه آزادی است؛

که با دستان مبارزین هموار می شود.

ما با دستان خالی می جنگیم، و با خنجر تیز،  
با دشنه، با موشک، و با توپ هامان.

انقلاب، تنها راه ماست .

خونم، یارم، شهرم، نامم، همه این است؛  
عرب فلسطینی.

## راه ما...

آهای برادر! من بارها، خرسند، بر سرزمینمان  
خفته‌ام .

در آغوشش گرفته‌ام و بر تربتش بوسه زده‌ام.  
اکنون اما، خون سرخ مرا می بینی که چونان  
شعله بهر سویش می باشد،

این راه انقلاب ماست... سپیده دم را بزودی  
مردم ما خواهند دید.

## سوگند انقلابی

نه صلح، نه تسلیم، نه... میلیونها بارنه...  
به طوفانی که پدرانمان براه انداخته اند، سوگند  
سوگندی که هر قطره خونی که از جراحتی  
برچهد تکرارش میکند.  
سوگدانی که دل خصم را از بیم میارزاند،  
و امیداردش

که درهای آسمان را کوفتن گیرد.  
سوگند که نه صلح، نه تسلیم، نه... میلیونها  
بارنه...

از هر گلوئی، از دهانه هر تفنگی،  
از هر مسلسلی و دهانی و از هر رگی که هنوز  
خونی در خود دارد،  
و از چشمان یتیمان... نه صلح، نه تسلیم  
نه...

میلیونها بار نه،

انسان پیشانی به خاک نمی ساید

دستان انسان بیهوده نمی ماند

انسان در راه پیروزی می تازد

و زندگی از دشمنان می ستاند.

و رعدها فریاد می زند: نه صلح،

نه تسلیم،

نه...

میلیونها بار نه...

